

Discursive Transformation of the Housing Policies Objects in Post-Revolutionary Iran¹

Masoomeh Shafiee

PhD Candidate of Social Welfare, Allameh
Tabataba'i University, Tehran, Iran

Ali Akbar Tajmazinani*

Associate Professor of Social Policy, Allameh
Taataba'i University, Tehran, Iran

Behrang Sadighi

Assistant Professor of Sociology, Islamic Azad
University Rudehen Branch, Rudehen, Iran

Abstract

The present study, taking the perspective of policy archeology, investigates the discourse space that has led to the emergence of the housing policy object after the revolution as the only possible and desirable object, in order to understand correctly the rules that govern the scattered components of the housing policy-making discourse in post-revolutionary Iran. In this regard, Foucauldian discourse analysis was used. The results show the deviation occurred in the formation of the housing policy-making object after the post-revolution Iran in the development programs from the official discourse of the Islamic Republic (authorized in the constitution), so that during the process of governmentalization of housing policies, surfaces of emergence, authorities of delimitation, and grid of specifications made the particular, limited, and governable form of the object, as an homo oeconomicus visible, leading to housing to be transformed to a special privilege from a public right to and be out of reach of everyone.




Keywords: Housing, Policy Archeology, Discourse Analysis, Object Formation, Housing Governmentalization.

1. This paper was part of the PhD thesis of Masoumeh Shafiee. This research was funded by the Social Security Organization Research Institute (no.20991999)

(Corresponding Author: Ali Akbar Tajmazinani tajmazinani@atu.ac.ir)

How to Cite: Shafiee, M; Tajmazinani, A; Sadighi, B. (2021). Discursive Transformation of the Housing Policies Objects in Post-Revolutionary Iran. *Quarterly Journal of Urban and Regional Development Planning*, 6 (18), 1-37.

تحولات گفتمانی ابژه سیاست‌های مسکن در ایران پس از انقلاب^۱

- معصومه شفیعی  دانشجوی دکتری رفاه اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
- علی اکبر تاج مزینانی  * دانشیار سیاست‌گذاری اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
- بهرنگ صدیقی  استادیار جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، رودهن، ایران

چکیده

پژوهش حاضر، با اتخاذ زاویه دید دیرینه‌شناسی سیاست، به کاوش در فضای گفتمانی‌ای پرداخته است که منجر به پدیداری ابژه سیاست‌های مسکن پس از انقلاب به‌مثابه تنها ابژه ممکن و مطلوب گردیده است، تا از این طریق به درک درستی از قواعدی که بر اجزای پراکنده گفتمان به پیش برنده سیاست‌گذاری مسکن در ایران پس از انقلاب حاکم است، نائل گردد. بدین منظور از ابزار تحلیل گفتمان فوکویی استفاده شده است. نتایج، نشانگر انحرافی است که در صورت‌بندی ابژه سیاست‌های مسکن پس از انقلاب در برنامه‌های توسعه از گفتمان مصرح در قانون اساسی رخ داده است، به گونه‌ای که طی جریان حکومت‌مندشدن سیاست‌های مسکن؛ سطوح ظهور، مراجع حدگذاری، و چارچوب‌های طبقه‌بندی، شکلی خاص، محدود، و حکومت‌پذیر از ابژه، به‌مثابه انسانی اقتصادی، را دیدنی و رؤیت‌پذیر کردند که منجر به این شد که مسکن از حقی همگانی به امتیازی ویژه بدل شده و از دسترس همگان خارج گردد.

کلید واژه‌ها: مسکن، دیرینه‌شناسی سیاست، تحلیل گفتمان، صورت‌بندی ابژه، حکومت‌مند شدن مسکن.

۱- این مقاله، برگرفته از بخشی از رساله دکتری معصومه شفیعی، دانشگاه علامه طباطبائی است که تحت حمایت مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، به شماره قرارداد ۲۰۹۱۹۹۹ انجام شده است.

مقدمه

به نظر می‌رسد توافقی همگانی بر سر مسئله اجتماعی انگاشتن مسکن در ایران وجود داشته باشد. مطابق با اصل سی‌ویک قانون اساسی ایران، دولت‌ها پس از انقلاب اسلامی تاکنون، موظف به ارائه راهکارهای سیاستی‌ای بوده‌اند که اراده قانون اساسی مبنی بر تخصیص مسکن متناسب با نیاز برای همه شهروندان را ممکن کند. با وجود این، نگاهی به سیاست‌های گوناگون پس از انقلاب و وضعیت کنونی مسکن، خود گویای شکافی بین وضعیت موجود در نسبت با وضعیت مطلوبی است که در اسناد بالادستی ترسیم شده است، شکافی که روزبه‌روز مسکن را به مثابه حقی عمومی از دسترس همگان خارج کرده و به امتیازی خاص و کالایی نایاب بدیل کرده است.

در اینجا سعی بر این است که با استناد به قانون اساسی، به مثابه گفتار رسمی جمهوری اسلامی، و با شناسایی شیوه و چگونگی تعیین و نامگذاری ابژه سیاست‌های مسکن در برنامه‌های توسعه، نشان داده شود که جمهوری اسلامی ایران چگونه به سمت خاص کردن ابژه سیاست‌های مسکن پیش رفته است.

از این‌رو، مسئله‌ای که پژوهش حاضر حول آن شکل گرفته است، تحولاتی است که در صورت‌بندی ابژه سیاست‌های مسکن پس از انقلاب رخ داده است. بدین منظور، از طریق رصد کردن صورت‌بندی ابژه در قانون اساسی، به مثابه ادعایی که جمهوری اسلامی در سطح گفتاری سعی بر پیوند کردارهایش با آن می‌کند، می‌توان تصویری واضح از وضعیت موجود ارائه کرد.

بر این اساس، زاویه دیدی که پژوهشگران به مسئله مورد بررسی اتخاذ کرده‌اند، دیرینه‌شناسی سیاست است و پرسشی که حول آن پژوهش حاضر شکل گرفته است، این است که؛

تحت چه فضای گفتمانی‌ای، ابژه‌های سیاست‌های مسکن پس از انقلاب، دیدنی و رؤیت‌پذیر شدند.

پیشینه پژوهش

دو کلیدواژه اساسی که پژوهش حاضر ذیل آن امکان بروز یافته است، تحلیل گفتمان فوکویی مسکن، و حکومت‌مندی نئولیبرال و سیاست مسکن است، به گونه‌ای که اگر این دو کلیدواژه و هر کدام از اجزای تشکیل‌دهنده آن را نادیده بگیریم، با حجم وسیعی از پژوهش‌ها در بخش داخلی و خارجی روبه‌رو می‌شویم که هیچ ربطی به رویکرد روشی و نظری اتخاذ شده در پژوهش حاضر ندارند و در بهترین حالت با رویکردهای پس‌پوزیتیویستی و تفسیری، سیاست‌های مسکن را از منظر ارزیابی پیامدهای اتخاذ راهکاری سیاستی مورد بررسی قرار داده‌اند (ن.ک. هزارجریبی و امامی غفاری، ۱۳۹۸؛ برادران، غفاری، ربیعی، و زاهدی مازندرانی، ۱۳۹۸؛ آقای: ۱۳۹۶؛ پورمحمدی، صدر موسوی و عابدینی، ۱۳۹۱؛ قنبری و ظاهری، ۱۳۸۹؛ اطهاری، ۱۳۸۴، ...). از این‌رو، در این بخش صرفاً به پژوهش‌های خارجی همسو با رویکرد نظری و روشی پژوهش حاضر پرداخته شده است.

تحلیل گفتمان فوکویی مسکن

هستینگز^۱ در «تحلیل گفتمان: چه پیشنهادی برای مطالعات مسکن دارد» (۲۰۰۰) معتقد است که تحلیل گفتمان می‌تواند دست کم سه مسیر پیش پای مطالعات مسکن قرار دهد؛ اول؛ چون مبتنی بر نوعی معرفت‌شناسی پس‌ساختارگرا است، با انفصال از معرفت‌شناسی پوزیتیویستی، امکان پیوند درک ما از واقعیت را به کردارهای گفتاری و اجتماعی فراهم می‌کند. دوم؛ می‌توانیم پرسش‌های مسکن را از مسیری متفاوت و فراتر از چهارچوب‌های تئوریک دولت‌محور دنبال کنیم و سوم اینکه؛ با تکیه بر شبکه مفاهیمی تازه، قلمروهای پژوهشی جدیدی را در حوزه مسکن پیش می‌نهد.

مارستون^۲ در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل گفتمان انتقادی و پژوهش مسکن» (۲۰۰۲) مسکن را از مشهودترین حوزه‌هایی تلقی می‌کند که دولت همواره در آن مداخله مستقیم

1. Annette Hastings
2. Gerg Marston

داشته است؛ امری که در سالیان اخیر به دنبال هژمونیک شدن گفتمان نئولیبرالیسم به چالش کشیده شده است. در این اثر پژوهشی، رویکردهای رایج پژوهشی به حوزه مسکن روایاتی ایستا، کمی و عمدتاً منوط به مسائل سیاستی تعریف شده از جانب دولت در نظر گرفته شده است که قرار است به دولت‌ها در سیاست‌گذاری یاری رسانند. در مقابل، پژوهش‌های مبتنی بر رویکرد تحلیل گفتمان قرار دارد که موضوعاتی نادیده را در مسکن مسئله‌مند می‌کنند و به تفسیرهای ذهنی از این مسائل اهمیت می‌دهند.

مارستون در اثر پژوهشی دیگری با نام «استعاره، اخلاق، و اسطوره: تحلیل گفتمان انتقادی سیاست مسکن در کوئینزلند» (۲۰۰۰)، با بهره‌گیری از تحلیل گفتمان انتقادی، به ساختار روابط قدرت در سیاست مسکن عمومی کوئینزلند پرداخته و نشان داده است که چگونه در شرایطی که دولت مدعی مخالفت با هژمونیک شدن گفتمان بازاری و کاهش تعهداتش نسبت به مسکن عمومی در طولانی‌مدت است، با شدت هرچه بیشتر این گفتمان را در تنظیم و نظارت بر مستأجران مسکن‌های عمومی پیش می‌برد. مارستون، دوگانه «مستأجر خوب/مستأجر بد» را بیانگر بُعد فرهنگی گفتمان مسلط تلقی می‌کند که با تکیه بر آنها به سیاست‌های مسکن، مشروعیت داده می‌شود.

تحلیل گفتمان مسکن، امکان ارائه روایتی غیر ایستا از مسکن و مسائل سیاستی را در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد تا به جای آنکه بر مسئله سیاستی به مثابه امری طبیعی و بدیهی بنگرد، آن را به واقعیتی از اساس مورد مناقشه و تغییرپذیر تبدیل کند و با بداهت زدایی از آنچه که تاکنون واقعیت‌هایی عینی در حوزه مسکن تلقی می‌شد، به صداهاى جایگزین و حاشیه‌ای در مباحث سیاستی امکان بروز و ظهور دهد.

حکومت‌مندی نئولیبرال و سیاست مسکن

حکومت‌مندی نئولیبرال، خوانشی فوکویی از نسبت دولت و نئولیبرالیسم است که صورت‌بندی جدیدی از مداخله دولت در امر سیاست‌گذاری اجتماعی تحت وضعیت نئولیبرالیسم ارائه می‌کند.

در مقاله‌ای با عنوان «نقش دولت: حکومت، نئولیبرالیسم و مساعدت مسکن در چهار اقتصاد پیشرفته» که به کوشش دادسون^۱ (۲۰۰۶) انجام شده است، به بررسی نقشی که دولت در دوران حاکمیت نئولیبرالیسم در اقتصادهای انگلستان، هلند، نیوزیلند و استرالیا در تأمین مسکن شهروندان به عهده دارد، پرداخته است تا دریابد چگونه پنداشت‌های نئولیبرال از مساعدت مسکن، ظهور یافته‌اند و در سیاست‌های مسکن، مفصل‌بندی شده‌اند. نتایج از این‌قرار است که دولت به‌مثابه نیروی گفتمانی در مسائل مسکن، همچنان باقی‌مانده است، هرچند که در شیوه‌های مداخلات اجتماعی و اقتصادی‌اش تغییری ایجاد شده باشد. برای مثال این دولت است که تصویری از ارائه‌کنندگان خدمات، مساعدت‌های مسکن، و دریافت‌کنندگان آن ارائه می‌کند. در چنین وضعیتی از دریافت‌کننده مساعدت مسکن، تحت عنوان مشتری عقلانی‌ای یاد شده که مجموعه‌ای از ترجیحات را در انتخاب فردی مسکن به کار می‌گیرد. بنابراین، دولت به شکلی فعالانه و گفتمانی به کار ساخت سوژه‌ها و ابژه‌های خویش مشغول است.

در این راستا پرداختن به مقاله‌ای با عنوان سیاست مسکن نئولیبرال-زمانی برای بازاندیشی (۲۰۱۳) اثری از هادکینسون، وات و مونی^۲ راهگشاست که با اتخاذ رویکردی انتقادی به نقد سیاست‌های مسکن اجتماعی در انگلستان پرداخته‌اند و استراتژی خصوصی‌سازی سیاست مسکن را بر دو مکانیسم تقویت‌کننده متکی می‌دانند؛ اولی فروش خانه‌های شورایی با تخفیف‌های سخاوتمندانه به مستأجران ساکن در آنها، این‌گونه مستأجران خودشان به عاملان اصلی خصوصی‌سازی بدل شدند، و دیگری کنترل سرمایه‌گذاری عمومی و صرفه‌جویی در تدارک مسکن عمومی بود که این‌گونه دولت به حمایت از مالکیت خانه‌های خصوصی بدل شد. تحت چنین سیستمی، مسکن به ابزاری برای تقویت نابرابری اجتماعی و تبدیل به کالا و منبع انباشت سرمایه شده است.

1. Jago Dadson
2. Stuart Hodkinson, Paul Watt, Gerry Mooney

تحولات گفتمانی ابژه سیاست‌های مسکن...، شفیعی و همکاران | ۷

در چنین آثاری، به تأسی از هارلو^۱ (۱۹۸۲) هر جایگزینی برای سیاست مسکن نئولیبرال باید حذف مداوم تولید و توزیع مسکن از بازار را هدف اصلی خود قرار دهد. در این راستا، وظیفه تحلیل‌گران انتقادی سیاست مسکن نئولیبرال، ساختارزدایی از منافع طبقاتی پشت سیاست مسکن دولتی و افشای اثرات اجتماعی آن است که می‌تواند بر پیشروی سیاست مسکن نئولیبرال مانع ایجاد کند.

در آثار و پژوهش‌های خارجی‌ای که مورد بررسی قرار گرفت، پیگیری نئولیبرالیسم به‌مثابه شکلی از عقلانیت سیاستی، که در تمامی حوزه‌های زندگی و از جمله در سیاست‌های رفاهی و به‌طور خاص سیاست‌های مسکن رسوخ کرده است، مورد بررسی پژوهشگران قرار گرفته است.

مبانی نظری

کارکرد نظریه برای پژوهش حاضر، مهیا کردن شیوه‌ای خاص از اندیشیدن به مسئله است. دیرینه‌شناسی سیاست^۲، همان چشم‌اندازی است که پژوهشگران برگزیده‌اند تا از دریچه آن به تحولات گفتمانی ابژه سیاست‌های مسکن پس از انقلاب در برنامه‌های توسعه بنگرند.

دیرینه‌شناسی سیاست

دیرینه‌شناسی سیاست «زاویه‌ی دید ما را چنان تغییر می‌دهد که به جای کردارهای گفتاری و غیرگفتاری یا به تعبیری، به جای گفته‌ها و کرده‌ها، چارچوب‌های مرجع یا عقلانیت‌هایی را ببینیم که بر اساس‌شان کرده‌ها و گفته‌ها در یک دوره‌ی خاص ارزیابی می‌شوند» (مشایخی، ۱۳۹۵: ۱۳).

انواع متعارف تحلیل سیاست، همواره کارشان را از جایی شروع می‌کنند که مسئله‌ای اجتماعی شناسایی شده است و اکنون نیاز به ارائه راهکاری سیاستی برای حل آن وجود

1. Harloe
2. Policy Archeology

دارد. از این‌رو، قائل به فرایندی خطی از شناسایی مسئله تا ارائه راهکار سیاستی هستند. دیرینه‌شناسی سیاست^۱ اما، برساخت اجتماعی مسائل را مطالعه و بررسی می‌کند. به جای تعهد به دامنه‌ای از راه‌حل‌های سیاستی‌ای که سیاست‌گذاران و تحلیل‌گران سیاست طراحی می‌کنند، برساخت اجتماعی این دامنه را بررسی می‌کند. به جای پذیرفتن مطالعات سیاست به‌مثابه نوعی علم اجتماعی خنثی، کارکردهای اجتماعی وسیع‌تر این مطالعات را به پرسش می‌گیرد و در نهایت به‌جای اینکه نتیجه‌گیری کند که مسائل اجتماعی و راهکارهای سیاستی و مطالعات سیاست با تعامل آگاهانه سوژه‌هایی آگاه و آزاد از تاریخ ساخته شده‌اند، بررسی شبکه‌ای از تنظیمات اجتماعی را پیش می‌نهد که شامل این موارد است: آنچه به عنوان مسئله دیده می‌شود، آنچه به‌طور اجتماعی راهکار سیاستی مشروع تلقی می‌شود، و آنچه مطالعات سیاست خوانده می‌شود (Scheurich, 1994).^۲

فوکو جایی در دیرینه‌شناسی دانش می‌گوید: «آرامشی که با آن ... [مسائل اجتماعی] پذیرفته شده‌اند باید مختل شود» (Foucault, 1972: 25 in Scheurich^۳, 1994: 300). این جمله می‌تواند تمامی مفروضات روش‌شناختی متعارف تا پیش از این موجود و معتبر را به پرسش بکشد و پژوهشگر را یک گام از نقطه‌ای که برای نگرستن به جهان در آن ایستاده است، به عقب ببرد و اساساً امکان به پرسش کشیدن آن زاویه دید را فراهم کند.

از این‌رو، مسئله پژوهش حاضر از آنجا شکل می‌گیرد که در صدد پاسخ به این پرسش‌ها است؛ چه می‌شود که ابژه‌ای خاص، و نه مجموعه‌ای دیگر از ابژه‌ها، ابژه دیدنی سیاست‌های مسکن پس از انقلاب شد و در ادامه، چه قاعده یا مجموعه قواعدی در برساخت ابژه سیاست‌های مسکن پس از انقلاب حاکم است؟ به عبارت دیگر، چه می‌شود

۱- این رویکرد متفاوت انتقادی را شوربچ (۱۹۹۴) و با الهام از دیرینه‌شناسی دانش^۱ فوکو (۱۹۷۲) به عنوان رویکردی جدید در تحلیل سیاست‌های آموزش معرفی کرد که البته قابلیت کاربرد در انواع تحلیل سیاست اجتماعی را دارد.
۲- دیرینه‌شناسی سیاست چهار عرصه مطالعاتی را برای پژوهش ترسیم می‌کند و پژوهشگر با اتخاذ این رویکرد، در این چهار عرصه حرکت می‌کند: حوزه مسئله اجتماعی، حوزه تنظیمات اجتماعی، حوزه راهکار سیاستی، و حوزه مطالعات سیاست (Scheurich, 1994: 300).

تحولات گفتمانی ابژه سیاست‌های مسکن...، شفیعی و همکاران | ۹

که ابژه سیاست‌های مسکن پس از انقلاب «آشکارا، نامگذاری و قابل توصیف» می‌شود؟ (Foucault, 1972: 41 in Scheurich, 1994).

برآیند پژوهش در این سطح نظری، یعنی دیرینه‌شناسی سیاست، آن است که نمایان شدن مسئله را به شبکه‌ای از قواعد و تنظیمات اجتماعی مرتبط می‌کند که ابژه سیاست اجتماعی را بر می‌سازند، راهکارهای سیاستی و حتی جهت‌گیری مطالعات سیاست را نیز شکل می‌دهند؛ تنظیمات اجتماعی‌ای که تماماً تاریخی هستند.

عقلانیتی که در نوشتار پیش رو همچون منطق پیش برنده صورتبندی ابژه سیاست‌های مسکن عمل می‌کند، همانا؛ حکومت‌مند شدن^۱ مسکن و سیاست‌های مسکن است.

حکومت‌مندی نئولیبرال^۲

در ابتدا باید اذعان داشت که خوانش‌های متعددی از نئولیبرالیسم موجود است. به عبارت دیگر، ما به جای نسخه‌ای واحد از نئولیبرالیسم، با نئولیبرالیسم‌هایی ناپایدار، غیرسیستماتیک، ناخالص و متنوع روبه‌رو هستیم. به طور کلی، نئولیبرالیسم ذیل دو گانه‌ای فهم می‌شود؛ دسته اول از مطالعات، که عمدتاً متأثر از فوکو هستند، بر نئولیبرالیسم به مثابه شکلی از حکومت‌مندی تأکید می‌کنند و دسته‌ای دیگر از مطالعات، که عمدتاً متأثر از مارکس هستند، نئولیبرالیسم را به مثابه ایده‌ای هژمونیک فهم می‌کنند (Springer, 2012). از سویی دیگر، وارد و انگلند^۳ (۲۰۰۷)، و لارنر^۴ (۲۰۰۰)، چهار درک متفاوت از نئولیبرالیسم را شناسایی کرده‌اند؛ «نئولیبرالیسم به مثابه یک پروژه هژمونیک ایدئولوژیک»، «نئولیبرالیسم به مثابه سیاست و برنامه»، «نئولیبرالیسم به مثابه شکلی دولتی»، و «نئولیبرالیسم به مثابه حکومت‌مندی».

-
1. Governmentalization
 2. Neoliberal Governmentality
 3. Kevin Ward and Kim England
 4. Wendy Larner

در خوانش فوکویی، نئولیبرالیسم به معنای عقب‌گرد دولت یا کمرنگ شدن نقش دولت نیست؛ بلکه دولت نقشی فعال در هدایت رفتار و شکل‌دهی به دانش از طریق کاربست مجموعه‌ای از عقلانیت‌ها، استراتژی‌ها، تکنولوژی‌ها و تکنیک‌ها بازی می‌کند که نتیجه‌اش ایفای نقشی فعال اما غیر مستقیم و غیرمداخله‌ای توسط دولت است.

«نئولیبرالیسم شیوه متمایزی از خرد، تولید سوژه، هدایت رفتار، و رویه‌ای برای ارزش‌گذاری است» (Brown, 2015: 21).

در تقابل با درکی از نئولیبرالیسم به مثابه مجموعه‌ای از سیاست‌های دولتی، مرحله‌ای از سرمایه‌داری، یا نوعی ایدئولوژی، در پژوهش حاضر، نئولیبرالیسم به مثابه نوعی خرد یا عقلانیت مد نظر است. این عقلانیت حکومت کردن همان است که کورای کالیسکان و میشل کالون آن را «اقتصادی شدن» حوزه‌ها و کردارهای تا پیش از این غیراقتصادی می‌دانند (Brown, 2015: 30).

ورای رویکردهای دوگانه مبتنی بر بازار/دولت در تدوین و اجرای سیاست‌های اجتماعی، می‌توان از وضعیتی، که به زعم لارنر (۲۰۰۰)، تحت عنوان حکومت‌بازاری^۱ یا به زعم فوکو حکومت‌مندی نئولیبرال معرفی می‌شود، نام برد که در آن دولت با سازوکاری اقتصادی به تنظیم و اداره همه امور می‌پردازد. در چنین وضعیتی، همان چارچوب عقلانیتی که حکومت از طریق آن، کردارهای درست از نادرست را تمایز می‌بخشد، در تمامی ارکان حکومت تسری می‌یابد و باید از وضعیتی تحت عنوان حکومت‌مند شدن تمامی حوزه‌های رفاهی حرف زد. حکومت‌مند شدن سیاست‌های مسکن در اینجا، به معنای تسری تاکتیک‌های حکومت به حوزه تعریف، تعیین و نامگذاری ابژه‌های سیاست‌های مسکن است. در چنین وضعیتی «این تاکتیک‌های حکومت‌اند که در هر لحظه امکان تعریف و مشخص شدن این نکته را می‌دهند که چه چیزی باید به دولت مربوط باشد و چه چیزی نباید به آن مربوط باشد، چه چیزی عمومی است و چه چیزی خصوصی، چه چیزی دولتی است و چه چیزی غیردولتی.» (فوکو، ۱۳۹۳: ۲۶۲).

در این شکل جدید از حکومت‌مندی، شهروند به مثابه مشتری کالاهایی چون سلامت، آموزش، مسکن، و غیره ظاهر می‌شود که به دنبال مصرف کالاهایی است که توسط دولت و مبتنی بر سازوکاری بازاری فروخته می‌شود. بر این اساس، وودز^۱ (۲۰۰۰)، و پک و تیکل^۲ (۲۰۰۲)، معتقدند که سیاست‌های نئولیبرال مسکن در بسیاری از کشورها منجر به بروز شکل‌های جدید نهادی و مدیریتی شده است که مبتنی بر مدل‌های بازار است و طی آن ادراکات پیشین از نئولیبرالیسم همچون نیروی تمامیت‌خواه و بازارمحور، جای خود را به ارزیابی‌های متنوع‌تر و منحصر به فردتر از جایگاه رو به تغییر دولت، تحت وضعیت نئولیبرالیسم داده است. در واقع، دیگر نئولیبرالیسم و کاربست "استدلال اقتصادی در فرایندهای سیاسی"، دستورالعملی برای به عقب راندن دولت از خدمات و نقش‌های پیشین دولتی تعبیر نمی‌شود (Doherty, 2004، کاپوراسا و لوین، ۱۳۹۲: ۱۹۳)، بلکه برعکس؛ «معرف رویکردی به اداره اقتصادی است که ضرورتاً متمایل به دولت‌سالاری است و نه این که صرفاً «آزادکننده» ساختارهای بازار باشد، زیرا برای ایجاد، حفظ و کنترل ساختارهای بازار از ابزارهای سیاست‌گذاری استفاده می‌کند» (اسلیتر و تونکیس، ۱۳۸۶، ۲۳۲).

با تکیه بر این دیدگاه می‌توان گفت دولت همچنان در مسئله مسکن، در سطح گفتمانی، نیرویی قوی است، گرچه در شیوه‌های مداخله اجتماعی و اقتصادی‌اش تغییراتی ایجاد شده است، مداخله‌ای که بر تولید ابژه‌ها و سوژه‌های سیاست مسکن، متمرکز است.

روش

تحلیل گفتمان فوکویی، بسته‌ای کامل است که رویکرد نظری و روشی پژوهش حاضر را متأثر می‌کند. در اتخاذ تحلیل گفتمان به مثابه جعبه‌ابزاری تحلیلی و روشی، باید از دو رویکرد و درون‌مایه اجتناب کرد؛ درون‌مایه اول که اختصاص دارد، «به جست‌وجو و تکرار یک خاستگاه، خاستگاهی که از هر تعین تاریخی می‌گریزد؛ درون‌مایه دوم تحلیل

1. Woods

2. Peck & Tickell

تاریخی را اختصاص می‌دهد به تأویل یا گوش دادن به یک پیشاپیش-گفته شده‌ای که در عین حال یک ناگفته است» (فوکو، ۱۳۹۳: ۴۰).

در این راستا، فوکو برداشتی خاص و متفاوت از گفتمان ارائه می‌کند. وی، گفتمان را «مجموعه گزاره‌هایی که به سیستمی واحد از شکل‌گیری تعلق دارند» تعریف می‌کند (فوکو، ۱۳۹۳: ۱۵۸).

در تعریفی که فوکو از گفتمان ارائه می‌کند، از یکسو، گزاره‌ها و روابطشان با یکدیگر نقشی پررنگ دارد و از سوی دیگر، قواعدی که بر این گزاره‌ها حاکم است؛ یعنی شکل‌گیری گفتمانی. بدون شک هدفی که فوکو در بررسی کردارهای گفتمانی در هر عصر و دوره‌ای، دنبال می‌کند، صرفاً الصاق مجموعه‌ای از کردارها و گفتارها به نهادهای اجتماعی‌ای چون دولت، بیمارستان، مدارس، پادگان‌ها، و ...، یا عیان کردن شرایط ساختاری‌ای که کردار از آنجا نشأت می‌گیرد، نیست، بلکه هدفش، آشکار کردن قواعد و تنظیماتی است که شناخت و تفکر را در هر عصر و حوزه‌ای ممکن می‌کند.

چنان‌که می‌گوید: «چنین تحلیلی نسبتی با تاریخ اندیشه‌ها یا تاریخ علم ندارد؛ بلکه پژوهشی است که هدف آن کشف این مطلب است که بر چه اساسی شناخت و نظریه ممکن شد؛ در درون چه فضایی از نظم دانش‌بنیاد یافت؛ بر اساس چه مقولات پیشینی تاریخی... اندیشه‌ها پدید آمدند، علوم تأسیس شدند، تجربه در فلسفه‌ها بازتاب یافت، عقلانیت‌ها شکل گرفتند، تا اینکه پس از مدتی کوتاه احتمالاً منحل و ناپدید شوند» (دریفوس و رایینو، ۱۳۸۷: ۸۳).

بر این اساس، فوکو نقطه شروع کارش را سلسله‌ای از کردارها در حوزه‌ای خاص انتخاب می‌کند و پرسشی که در پی پاسخ دادن به آن است، این است که این کردارهای خاص به چه شکلی اندیشیده می‌شوند و چرا به اشکال دیگر اندیشیده نمی‌شوند.

برای فوکو، دانش از پیوند دو سطح گفتاری و غیرگفتاری تشکیل می‌شود که هر کدام از این دو سطح، قواعد خاص خود را دارند که لزوماً منطبق با یکدیگر نیستند. برای اشاره به این دو سطح می‌توان از عباراتی چون؛ «چیزها و کلمه‌ها، دیدن و گفتن، امر رؤیت‌پذیر و

تحولات گفتمانی ابژه سیاست‌های مسکن...، شفیعی و همکاران | ۱۳

امر بیان‌پذیر، کرانه‌های رؤیت‌پذیری و حوزه‌های قرائت‌پذیری، محتواها و بیان‌ها، «عرضه امور گفتاری و عرضه امور غیرگفتاری»، و «کردارهای گفتاری و کردارهای غیرگفتاری» استفاده کرد (میلز، ۱۳۹۲: ۸۰ و مشایخی، ۱۳۹۵: ۵۸).

کردارهای گفتاری و غیرگفتاری هر دو در اینکه کاری می‌کنند مشترک‌اند، اما کار خاصی که کردارهای گفتاری می‌کنند، گونه‌ای دستور دادن است؛

«کردارهای گفتاری در فعل و انفعالات جسمانی و بدن‌های درگیر در این فعل و انفعالات، «دگرگونی غیرجسمانی» ایجاد می‌کنند. ... دیگرگونه پدیدار شدن بدن‌ها و فعل و انفعالاتشان» (مشایخی، ۱۳۹۵: ۸۱).

به‌زعم فوکو این‌ها دو جنبه اساسی هر چینه، دوران، و یا شکل‌گیری تاریخی‌اند. چینه‌ها، یا شکل‌گیری‌های تاریخی، و یا دوره‌ها به‌هیچ‌عنوان در رجوع به گذشته خلاصه نمی‌شوند، هر دوران، ترکیب منحصربه‌فردی از امر رؤیت‌پذیر و امر گزاره‌پذیر را دارد و دیرینه‌شناسی به همین ترکیب می‌پردازد.

«به عبارتی، هر شکل‌گیری تاریخی متضمن تقسیم‌بندی امر رؤیت‌پذیر و امر گزاره‌پذیر است که روی خود همین چینه انجام می‌گیرد؛ از سوی دیگر، از یک چینه به چینه دیگر، تقسیم‌بندی تغییر می‌کند، زیرا خود رؤیت‌پذیری تغییر وجه می‌دهد و گزاره‌ها هم تغییر نظام می‌دهند» (دلوز، ۱۳۹۴: ۸۰).

از طرفی رابطه این دو سطح به‌هیچ‌عنوان رابطه‌ای از جنس دال و مدلول یا علت و معلول نیست، هرچند که فوکو در دیرینه‌شناسی دانش، اولویت را به کردارهای گفتمانی می‌دهد اما این به‌هیچ‌وجه به معنای تقلیل دادن نیست، بلکه به معنای نوعی اولویت قائل شدن است. آنچه که حائز اهمیت است، فهم این است که گفتمان، چگونه مرزهای امور درست و معنادار را از امور غلط و مهمل، تعیین می‌کند و بر اساس کدام قواعد و معیارها، احساس درک حقیقت را به وجود می‌آورد و قبل از آن باید به فرایندهای شکل‌گیری گفتمانی‌ای پردازیم که در دوره‌ای خاص به گفتمانی خاص قدرت می‌بخشد.

قصد فوکو از بررسی اجزای مقوم گفتمان، فهم قاعده‌ای است که به این اجزای پراکنده صورت نوینی می‌دهد و به شکل‌گیری گفتمانی جدیدی منجر می‌شود. کشف این سیستم‌های پراکندگی، سازوکارهای گفتمانی متنوعی را که بلافاصله قابل مشاهده نیستند، ممکن می‌کند و او امیدوار است که این نیروهای اجتماعی و سیاسی قبلاً پنهان یا حاشیه‌ای در پشت این مکانیسم‌ها را درون حوزه گفتمانی ببیند. در پژوهش حاضر، به یکی از ابعاد مهم شکل‌گیری گفتمانی، یعنی صورت‌بندی ابژه‌ها در برساخت وضعیت موجود سیاست‌های مسکن پس از انقلاب پرداخته شده است. برای دستیابی به قاعده یا قواعدی که پدیداری ابژه‌ها را در مقطعی از زمان و حوزه گفتمانی مورد نظر، تعیین می‌بخشد، باید به بررسی سطوح ظهور^۱، مراجع حد‌گذاری^۲، و شبکه طبقه‌بندی^۳ ابژه پرداخت.

سطوح ظهور ابژه، جایی است که برای اولین بار، ابژه از آنجا نمودار می‌شود. این سطوح ممکن است از قبل وجود داشته باشند، یعنی قبل از استقرار گفتمان مدنظر، و یا اینکه دربرگیرنده سطوح کاملاً جدیدی باشد که مختص گفتمان مسلط است. سطوح ظهوری که به‌مثابه زمینه‌ای برای تمایز آغازین در برخورداری یا نا برخورداری عمل کرده و منجر به این شده است که تعریف متمایزی از ابژه در هر صورت‌بندی گفتمانی شکل بگیرد.

دومین بخش از صورت‌بندی ابژه، مراجع حد‌گذاری ابژه است. پرسش این است که؛ چه مرجعی یا مراجعی، اختیار محدود کردن، نام‌گذاری و تعریف ابژه‌های گفتمان مورد بررسی را دارند؟ با آشکار ساختن مرجع یا مراجعی که قادر به تعیین حدود ابژه گفتمان مورد بررسی‌اند، می‌توان تا اندازه‌ای به ساختار قدرت و فرایندهای تفکیک و طبقه‌بندی ابژه در حوزه مورد بررسی و دوره زمانی مشخص دست یابیم و در نهایت با مقایسه مراجع حد‌گذاری در گفتمان‌ها و دوره‌های زمانی مختلف، پی به وجود قاعده‌ای ببریم که تمایز ابژه‌ها را، برای مثال در برخورداری از سیاست‌های حمایتی مسکن، توجیه می‌کند.

-
1. Surfaces of Emergence
 2. Authorities of Delimitation
 3. Grid of Specifications

سرانجام برای پیگیری وضعیت بر ساخت ابژه در گفتمان‌ها و حوزه مورد بررسی، باید به شبکه طبقه‌بندی ابژه‌ها توجه کنیم. در اینجا، سامانه‌هایی که بر اساس آنها، اشکال متفاوت ابژه سیاست‌های مسکن از یکدیگر تفکیک می‌شوند، با یکدیگر مغایرت می‌یابند، به یکدیگر شبیه می‌شوند، گروه‌بندی می‌شوند، طبقه‌بندی می‌شوند و از یکدیگر مشتق می‌شوند، مشخص می‌گردد.

در پژوهش حاضر، نحوه و چگونگی پدیداری ابژه‌های رؤیت‌پذیر سیاست‌های مسکن از طریق کندوکاوی در اجزای مقوم صورت‌بندی ابژه سیاست‌های مسکن مورد بررسی قرار گرفته است، تا در پرتو چنین تلاشی، قاعده‌ای که پس از انقلاب، ابژه‌های سیاست‌های مسکن را به شکل کنونی دیدنی کرده است، آشکار شود. توجه پژوهش حاضر به تاریخ کردارهای گفتاری حول موضوع مسکن، نه از حیث توجه مورخان اندیشه به آن، بلکه از نوع دیرینه‌شناختی است. دوره‌بندی تاریخی، درست جایی رقم می‌خورد که اندیشه، عقلانیت، و رژیم حقیقتی جای خود را به اندیشه، عقلانیت، و رژیم حقیقتی نو داده باشد (مشایخی، ۱۳۹۵: ۵۸).

از این رو، چرایی انتخاب سال ۱۳۵۷ به عنوان نقطه شروع تحلیل، از آن رو است که هم‌زمان بود با بروز شیوه جدیدی از صورت‌بندی ابژه سیاست‌گذاری اجتماعی که مبتنی بر تلقی جدیدی از ملت، به مثابه ابژه اصلی سیاست‌گذاری اجتماعی، و دولت به مثابه خدمت‌گزار و مدافع خیر عموم است. داده‌های تحلیل در پژوهش حاضر، برنامه‌های توسعه پس از انقلاب، یعنی سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰، است. شیوه نمونه‌گیری از داده‌های مورد استفاده در این پژوهش، نمونه‌گیری هدفمند است. آنچه که دقت نمونه‌گیری و درست بودن آن را در پژوهش کیفی نشان می‌دهد، ارزیابی فرایند پژوهش توسط پژوهشگر به گونه‌ای است که این اطمینان حاصل شود که «نمونه‌گیری به کار گرفته شده تناسب و هماهنگی‌ای با پرسش تحقیق و فرایند انضمامی تحقیق دارد» (فلیک، ۱۳۸۸، ۴۴۰). در اینجا، رویکرد روشی‌ای که پژوهشگر انتخاب کرده است، یعنی دیرینه‌شناسی سیاست و ابزاری که برای تحلیل داده‌ها برگزیده است، یعنی تحلیل گفتمان، تعیین‌کننده نوع و چگونگی نمونه‌گیری از داده‌های پژوهش است.

یافته‌ها

در این بخش با پیگیری صورت‌بندی ابژه‌ها در دوره‌های زمانی پس از انقلاب، می‌خواهیم به درکی روشن از تحولات و احیاناً گسست‌های صورت گرفته از آرمان‌های انقلاب اسلامی، در ابژه‌های سیاست‌های مسکن پردازیم و از طریق رصد کردن نقاط تفاوت‌گذاری و گسست‌ها نشان دهیم که در ابژه سیاست‌های مسکن، چه تحولاتی صورت گرفته است و آیا می‌توانیم به وجود قاعده‌ای پی ببریم که توضیح‌دهنده این تفاوت‌ها باشد؟ «تا حوزه پاره‌پاره و بی‌نظم و دارای گسست‌های بی‌شمار» در عرصه سیاست‌گذاری مسکن و اینکه «چه نظمی به آن‌ها اجازه بروز و ظهور را به‌مثابه موضوعات گفتمان داده است؟» (فوکو، ۱۳۸۸: ۶۷) را نشان دهیم.

در سطح کردار گفتاری، آنچه که پیش‌برنده سیاست اجتماعی مسکن در ایران پس از انقلاب است، دخالت حداکثری دولت در تخصیص عادلانه مسکن به افراد است. اما به دلایلی، این گفتار نتوانست به‌درستی به آنچه که در این حوزه به وقوع پیوست، چفت‌وبست گردد و از این‌رو منجر به عدم موفقیت سیاست‌های مسکن پس از انقلاب در حل مسئله مسکن طیف وسیعی از افراد جامعه گردیده است. علت این ناتوانی، مختصات اقتصاد سیاسی ایران، یا هژمونیک شدن گفتمان‌های جایگزین در رابطه با نقش دولت در اقتصاد و جامعه، و یا ضعف عملکرد نظام برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری باشد، در هر صورت می‌توان گفت که نظام دانش حاکم بر سیاست‌گذاری مسکن، ابژه سیاست مسکن را متفاوت از آنچه در قانون اساسی معین شده، فهم کرده است و بر اساس این فهم متفاوت، اقدام به مداخله و ارائه راهکار کرده است.

صورت‌بندی ابژه سیاست‌های مسکن در قانون اساسی؛ شهروند به‌مثابه نیازمند /

مسکن به‌مثابه حق

حداقل می‌توان سه ویژگی در گفتمان رفاهی قانون اساسی در رابطه با سیاست‌گذاری اجتماعی به‌طور کلی، و سیاست‌گذاری مسکن به‌طور خاص شناسایی کرد.

ویژگی اول این است که قانون اساسی، دولت را موظف کرده است تا نیازهای اولیه انسانی همچون آموزش، مسکن، تغذیه، اشتغال، سلامت، و تأمین اجتماعی را برطرف نماید. از این منظر، برطرف شدن نیازهای اولیه انسانی به دست دولت، حق همه ایرانیان است و رفع این نیازها ربطی به توانایی و شایستگی‌های فردی ندارد و این عرصه، جایگاه سوداگری نیست. اصل بیست و هشتم تا سی و یکم و بند دوازده اصل سوم قانون اساسی به روشنی چنین نگرشی را توضیح می‌دهد.

ویژگی دیگر قانون اساسی، تأکید بر خیر عمومی و ازاین‌رو، تحدید منافع فردی، آزادی‌های اقتصادی و بازاری، مالکیت خصوصی، و بهره‌کشی است. مفهوم خیر عمومی در قانون اساسی، نه بر اساس افزایش قدرت دولت و محوریت اقتصاد، که در پیوند اساسی با شکوفایی و توسعه خلاقیت انسانی تبیین شده است. به عبارت دیگر، در قانون اساسی، اقتصاد زیرمجموعه‌ای از جامعه تلقی شده و ذیل منطق آن عمل می‌کند، این امر در مقدمه قانون اساسی، ذیل عنوان «اقتصاد وسیله است و نه هدف»، و همچنین در اصول چهل و سوم تا پنجاهم به روشنی بیان شده است.

ویژگی سومی که در قانون اساسی به وضوح بر آن تأکید شده است، برابری حقوق آحاد جامعه و به‌ویژه برابری در حقوق اقتصادی و اجتماعی است. در این خصوص از جمله می‌توان به اصول نوزدهم و بیستم اشاره کرد که به خوبی اهمیت مفهوم حقوق برابر را نشان می‌دهد. بنابراین قانون اساسی بر برابری در برخورداری از حقوق اجتماعی و اقتصادی همچون حق مسکن، سلامت، آموزش، اشتغال، و تأمین اجتماعی تأکید کرده است.

اما مقایسه سه ویژگی فوق با آنچه که در عرصه کردارهای سیاستی مضمّن در برنامه‌های توسعه در حوزه مسکن می‌گذرد، دلالت بر انحرافی اساسی از گفتمان رفاهی قانون اساسی ایران دارد، به گونه‌ای که منجر به خاص‌تر شدن و الصاق شروط و ویژگی‌هایی به ساحت ابژه شد که هیچ نسبتی با آنچه که در قانون اساسی در نامگذاری، تعیین و توصیف ابژه سراغ داریم، ندارد.

ابژه سیاست‌های مسکن در قانون اساسی، فرد/شهروندی ایرانی است که حق دسترسی به مسکن متناسب با نیازش را دارد. تلقی مسکن همچون نیازی ابتدایی، توزیع مسکن را صرف‌نظر از وضعیت شغلی، طبقاتی، جنسیتی، عقیدتی، و ...، حقی بی‌چون‌وچرا تعریف می‌کند. ذیل چنین گفتمانی، دولتی حقوقی به‌مثابه مدافع خیر عموم، تأمین‌کننده مسکن، و مرجع ظهور ابژه سیاست‌های مسکن تلقی می‌شود که منتج به گزاره گفتمانی حق مسکن، به‌عنوان مشخصه اصلی گفتمان رسمی حاکم بر قانون اساسی می‌شود. صورت‌بندی ابژه سیاست‌های مسکن در قانون اساسی، از چنان شمولیتی برخوردارند که تمامی افرادی که نیاز به مسکن دارند، مخصوصاً آنهایی که نیاز بیشتری دارند، یعنی گروه‌های کم‌درآمد، را در برمی‌گیرد.

تحولات ابژه سیاست‌های مسکن پس از انقلاب در برنامه‌های توسعه؛

حکومت‌مندشدن مسکن

از خلال بررسی برنامه‌های توسعه پس از انقلاب، شاهد انقطاع و گسستی گفتمانی در سیاست‌گذاری اجتماعی در حوزه‌های گوناگون رفاهی در ایران هستیم که مشتمل بر شیوه جدیدی برای تعیین و نام‌گذاری ابژه‌های سیاست‌گذاری اجتماعی است، به‌گونه‌ای که اگر بخواهیم به قبل از آن برگردیم، با کاربست شیوه‌ای دیگر جهت تعریف، تحدید، و نام‌گذاری ابژه روبه‌رو خواهیم شد. شماری از ابژه‌هایی که در این صورت‌بندی جدید با آنها روبه‌رو می‌شویم، مبتنی بر انگاره‌ای است که قانون اساسی آن را طراحی کرده است، علاوه بر آن، شاهد محو شدن برخی از ابژه‌ها که متعلق به صورت‌بندی قبلی بودند، و همچنین ظهور ابژه‌هایی جدید نیز هستیم.

۱. سطوح ظهور ابژه سیاست‌های مسکن پس از انقلاب در برنامه‌های توسعه

دهه اول انقلاب و قبل از طرح، تصویب و اجرای اولین برنامه توسعه، در حوزه مسکن، شاهد کردارهای انقلابی منبث از آرمان‌های عدالت‌طلبانه و حامی‌خانه‌دار کردن مستضعفین هستیم، از جمله تشکیل دو نهاد شبه‌دولتی «دفتر مسکن برای محرومین» و «بنیاد

مسکن مستضعفین»، همچنین «قانون لغو مالکیت اراضی شهری»، و «قانون زمین شهری» که از مهم‌ترین تلاش‌ها در سال‌های آغازین انقلاب اسلامی در این زمینه محسوب می‌شوند که واجد نتایج موضعی نسبتاً مطلوبی در جهت تأمین مسکن برای اقشار فرودست بودند. نهادهای انقلابی پیش‌گفته، تصویری جدید از عرصه و ساحتی ارائه کرد که قرار بود فرودستان، مستضعفان، و کوخ‌نشینان به‌مثابه ابژه سیاست‌های مسکن از آنجا طلوع کنند. در این راستا، لایحه قانونی استفاده از خانه‌های خالی جهت اسکان فاقدین مسکن، مصوب شورای انقلاب در تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۰۱، که در آن گروه هدف، فاقدین مسکن معرفی شده‌اند، از اقدامات قابل توجهی در این زمینه، محسوب می‌شود.

در تبصره ۳ قانون زمین شهری آمده است که: «صغار یتیم تا سن بلوغ شرعی و بازماندگان درجه اول شهدا، و مفقودالائرها و همسران آنها تا زمانی که فرزندان آنها را تحت تکفل داشته باشند از شمول این ماده مستثنا هستند».

همچنین تعلق داشتن به خانواده شهدا، جانبازان، مفقودالائرها و ایثارگران^۱ یکی از سطوح اصلی و نوظهور ابژه سیاست‌های مسکن از این‌پس بوده است. سطح ظهور دیگری که از این به بعد در تمامی قوانین و تبصره‌های مربوط به سیاست‌گذاری مسکن دیده می‌شود، اشتغال رسمی است. روند خاص کردن ابژه سیاست‌های مسکن، که منوط به شروطی چون اشتغال، تأهل، استطاعت بازپرداخت پیش‌قسط و اقساط، که از همان دهه اول پس از انقلاب، چگونگی تخصیص مسکن را متعین می‌ساخت، در طی دهه‌های پس از انقلاب، با قوت هر چه بیشتر ادامه پیدا کرد.

در برنامه اول توسعه (۱۳۶۸-۱۳۷۲)، منبعث از فضای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دهه اول انقلاب، گفتمان انقلابی و مبتنی بر عدالت، پیش‌برنده کردارهای سیاست‌گذارانه، حداقل در سطح گفتاری بود. از این‌رو، انتظار پیشینی آن است که در صورت‌بندی اجزای مقوم گفتمان حاکم در این دوره، شاهد نوع و ترکیب خاصی از ابژه‌ها باشیم. محرومیت

۱- توجه ویژه به ابژه خانواده شهدا، جانبازان و ایثارگران در این پژوهش، صرفاً از این حیث اهمیت دارد که نشان داده شود؛ خرد حکومتی جدید چگونه به خلق ابژه مخصوص به خود پرداخته است..

یکی از سطوح ظهور ابژه سیاست‌گذاری اجتماعی است که ذیل عنوان بخش‌های محروم، به آن اشاره شده است که در سراسر برنامه اول جهت اولویت‌بندی در برخورداری از خدمات مختلف رفاهی همچون مسکن، اشتغال، سلامت، آموزش به کرات دیده می‌شود. بند «الف» و بند «د» تبصره ۶ در این رابطه است. مهم‌ترین ساحت‌های ظهور ابژه سیاست مسکن طی برنامه اول توسعه؛ اشتغال، تمکن مالی، شهروندی، محرومیت، و جنسیت است.

در برنامه دوم توسعه (۱۳۷۴-۱۳۷۸)، ابژه سیاست‌های مسکن علاوه بر سطوح پیش‌گفته، از سطحی چون تعهد به نظام، با مصداق‌هایی چون؛ تعلق داشتن به خانواده شهید، جانبازان، و ایثارگران، برآمده است و این به معنای این است که اولویت برخورداری از مواهب رفاهی از این دوره وارد عقلانیت‌جدیدی شده است، که مطابق با آن جایگاه فرد در تضمین بقای کشور، به‌مثابه میهن، یکی از شروط تعیین‌کننده برخورداری است. در همین راستا، بند ب تبصره ۱۳ به این موضوع اختصاص یافته است. رخداد موردتکای دیگری که در خلق ابژه سیاست‌های مسکن در برنامه دوم توسعه، نقش محوری دارد، اجازه‌ای است که دولت به وزارت مسکن و شهرسازی (سازمان ملی زمین و مسکن) برای تجهیز سرمایه از طریق بانک مسکن داده است (تبصره ۸۵). از این رو، شاهد ظهور ابژه جدیدی هستیم که پژوهش حاضر، آنها را نه تحت عنوان مردم/ شهروند، بلکه تحت عنوان "متقاضی و مشتری خوب مسکن" شناسایی و نام‌گذاری کرده است که از برنامه دوم به بعد، یکی از سطوح اصلی برآمدن ابژه سیاست‌های مسکن در برنامه‌های توسعه است.

سیاست‌های کلی برنامه سوم توسعه (۱۳۷۹-۱۳۸۴) با تمرکز بر تحقق عدالت اجتماعی و کاهش فاصله میان درآمدهای طبقات و رفع محرومیت از قشرهای کم‌درآمد، ایجاد نظام تأمین اجتماعی برای حمایت از حقوق محرومان و مستضعفان و مبارزه با فقر و اختصاص فصل ۱۹، ذیل مواد ۱۳۸-۱۴۲ به مسکن، نشان از عزم و اراده سیاست‌گذار برای حرکت ذیل گفتمانی دارد که شهروندی را سطح ظهور اصلی ابژه سیاست‌های مسکن تعریف می‌کند. امانگاهی به برنامه سوم توسعه نشان از آن دارد که ابژه سیاست‌های مسکن از سطوحی چون اشتغال، تعهد به نظام، تأهل، جنسیت، تمکن مالی، و همچنین قرار داشتن تحت پوشش کمیته امداد امام خمینی و سازمان بهزیستی برآمده است.

دسترسی به مسکن متناسب با نیاز از طریق وصل شدن به بدنه بانکی کشور در طی برنامه سوم، همچنان شکل غالب خانه‌دار شدن است. بدین منظور ماده ۱۳۹، به منظور حمایت از متقاضیان مسکن، و در راستای تقویت توان مالی آنها و ساده‌سازی استفاده از تسهیلات بانکی جهت خرید یا ساخت مسکن، اقدام به تقسیط و طولانی کردن بازپرداخت تسهیلات اعتباری مسکن، آن‌هم فقط برای افراد متأهل، نموده است. بند ج این ماده اختصاص دارد به تخصیص تسهیلات بانکی با حداقل کارمزد و اقساط بلندمدت به خانواده معظم شهدا، جانبازان بیست و پنج درصد به بالا و آزادگان. در همین راستا بند د ماده ۱۴۱، به منظور حمایت از خانواده‌های شهدا و جانبازان متقاضی مسکن و در راستای تقویت مالی آنان، دولت را مکلف کرده است تا در طی برنامه سوم توسعه به نحوی اقدام کند که مشکل مسکن کلیه خانواده‌های شهدا و جانبازان بالای بیست و پنج درصد و آزادگان فاقد مسکن واجد شرایط حل گردد.

چهارمین برنامه توسعه پس از انقلاب به مسکن (۱۳۸۴-۱۳۸۸) در پرتو ابلاغ سند چشم‌انداز بیست‌ساله و با تأکید بر درون‌مایه‌هایی چون تحقق عدالت اجتماعی، تقویت نهاد خانواده، دستگیری از مستضعفان، و...، تهیه و تدوین شد و انتظار پیشینی آن است که متناسب با آن، سیاست‌گذاری اجتماعی و بالأخص سیاست‌گذاری مسکن، ساحت متفاوتی از ابژه را به منصفه ظهور برساند. در اینجا علاوه بر تأکید بر ابژه‌هایی چون اقشار کم‌درآمد، اقشار آسیب‌پذیر، سازندگان خصوصی، مالکین بافت‌های فرسوده، شاغلان، جانبازان ۲۵ درصد و بالاتر، آزادگان، خانواده شهدا (همسر، فرزندان و والدین) که کم‌وبیش در برنامه‌های پیشین به آنها اشاره شده بود، باید از ظهور ابژه‌های جدیدی چون جوانان و زنان سرپرست خانوار نام برد که سیاست‌گذار برای اولین بار طی دهه‌های پس از انقلاب، آنها را به رسمیت شناخته است.

سیاست‌های مسکن در برنامه پنجم توسعه (۱۳۹۰-۱۳۹۴)، ذیل مواد ۱۶۷-۱۷۶ و در پرتو طرح جامع مسکن و تغییراتی که در توجه سیاست‌گذار بر عرضه زمین به‌جای مسکن رخ داد، قابل‌بررسی است. ابژه سیاست‌های مسکن در برنامه پنجم توسعه، ساکنین بافت‌های

فرسوده شهری و روستایی، حاشیه‌نشین‌ها، مهاجران، جوانان، اقشار کم‌درآمد، زوج‌های جوان، رزمندگان، آزادگان، ایثارگران، خانواده شهدا، معلولین جسمی و حرکتی تعریف شده‌اند. البته توجه به معلولین جسمی و حرکتی در این برنامه محدود به طرح‌های مناسب‌سازی ساختمان‌ها و فضاهای شهری و روستایی است و نه سیاست تخصیص مسکن متناسب. از این رو، ابژه سیاست‌های مسکن در این دوره زمانی، از ساحت‌هایی چون نوع و نحوه سکونت (فرسوده/نوساز، رسمی/غیررسمی)، سن، طبقه درآمدی، تأهل، تعهد به نظام، وضعیت سلامت، اشتغال، و تمکن مالی فرد نیازمند به مسکن، ظاهر شده است.

به مسکن در برنامه ششم توسعه (۱۳۹۵-۱۳۹۹)، ذیل مواد ۵۹ تا ۶۲ پرداخته شده است. سطوح ظهور ابژه سیاست‌های مسکن در این برنامه عبارت است از؛ شهروندی، مهاجرت، نوع سکونت (فرسوده/نوساز)، و درآمد. ابژه سیاست‌های مسکن در برنامه ششم توسعه، شباهت بیشتری به گفتار رسمی جمهوری اسلامی در زمینه سیاست‌گذاری اجتماعی، یعنی قانون اساسی، دارد. اما شروط پدیداری ابژه‌های فوق به‌مثابه ابژه‌های رسمی سیاست‌گذاری مسکن، در سایه وضعیت درآمدی فرد نیازمند به مسکن، امکان بروز و ظهور پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، مقصود از اقشار کم‌درآمد شهری، آن دسته از مردم با درآمد پایین است که امکان مالی بازپرداخت اقساط وام بانکی جهت خرید مسکن اجتماعی را داشته باشد، در غیر این صورت ابژه رسمی و مورد قبول سیاست مسکن قرار نمی‌گیرد.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، به‌طور ویژه از برنامه دوم توسعه به بعد و به فراخور وضعیت خاص حاکم بر دوره‌های زمانی، با الصاق ویژگی‌ها و شروطی همچون اشتغال، تأهل، تعهد به نظام، جنسیت، و استطاعت مالی به ابژه سیاست‌های مسکن، امکان دستیابی به مسکن متناسب با نیاز، محدودتر شده است. در این میان، بر ساخت و پدیداری ابژه‌هایی چون مردم، محرومین، اقشار کم‌درآمد، شهروندان، زنان سرپرست خانوار، جوانان، ساکنین بافت‌های فرسوده، حاشیه‌نشینان، مهاجران، نیازمندان، اقشار آسیب‌پذیر، و افراد واجد شرایط، در سایه ویژگی‌های پیش‌گفته، رؤیت‌پذیر می‌شوند و منجر به این شده است که طیف وسیعی از افراد نیازمند به مسکن، به متقاضی و مشتری مسکن بدل شوند. حکومت‌مند

شدن مسکن از خلال برساخت اشکال مختلفی از ابژه‌هایی که در خدمت تعمیق عقلانیت به پیش برنده کردارهای دولت در عرصه سیاست‌گذاری‌اند، که مبتنی بر منطق بهره‌وری و کارایی است، متقاضی خوب را شهروند متأهل شاغل و دارای تمکن مالی یا شهروند وفادار و متعهد به نظام، تعریف می‌کند. از این رو شاهد این هستیم که ذیل سیاست‌های مسکن در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب، دوگانه ابژه خوب/ ابژه بد سیاست مسکن، پیش از هر چیزی تعیین‌کننده برخورداری یا نا برخورداری شهروندان به مسکن در سطح گفتاری هستند. چنین تقسیم‌بندی دوگانه‌ای، منجر به قسمی سیاست‌گذاری ایدئولوژیک می‌گردد و آگاهی از این امر می‌تواند کنش‌های مبتنی بر مقاومت در برابر نظم گفتمانی مستقر را برانگیزد و در مقابل ناآگاهی از آن، می‌تواند باعث پذیرش آن به مثابه امری بدیهی، صلب و غیرقابل تغییر گردد. در برنامه‌های توسعه، ویژگی‌هایی چون ملیت (ایرانی بودن)، اشتغال، خانواده (تأهل)، جنسیت (مرد سرپرست خانوار)، تعهد و وفاداری به نظام (تعلق داشتن به خانواده شهدا، ایثارگران، و جانبازان)، و توانایی متصل شدن به سیستم بانکی (وضعیت اقتصادی)، پیش شرط‌هایی‌اند که باید به ابژه مورد نظر سیاست‌های مسکن در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب سنجاق شوند، تا به‌عنوان ابژه رسمی سیاست‌های مسکن، به‌مثابه بدنی رام، مطیع، و فرمان‌بردار، تلقی گردد. چنین بدنی، ابژه رسمی و مورد قبول سیاست‌گذار در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب است. از این رو، افرادی که واجد شرایط مدنظر نیستند، در موقعیت «دیگری» و متقاضی بد از دایره شمول سیاست‌های مسکن خارج می‌شوند. بنابراین، پرواضح است که باوجود اهمیت دوگانه متقاضی خوب/متقاضی بد، حتی در سطح گفتاری در تعیین ابژه سیاست‌های مسکن، این دوگانه چه نقش پررنگی در سطح غیر گفتاری در برخورداری یا نا برخورداری فرد نیازمند به مسکن، بازی می‌کند.

۲. مراجع حد‌گذاری ابژه سیاست‌های مسکن پس از انقلاب

حال که با کنکاش در برنامه‌های توسعه، به بررسی سطوح ظهور ابژه سیاست‌های مسکن نائل شدیم، در بخش پیش رو، سعی شده است تا نشان داده شود که در حوزه مورد بررسی، مرجع یا مراجع حد‌گذاری ابژه کدام است؟

با نگاهی به برنامه‌های توسعه پس از انقلاب، مراجع حد‌گذاری و تعیین مختصات ابژه سیاست‌های مسکن عبارت‌اند از؛ دولت، بخش غیردولتی (تعاونی، بخش خصوصی، و بانک)، و نهادها و اندیشه‌های مذهبی-انقلابی.

از برنامه اول توسعه همگام با جریان حکومت‌شدن دولت، دسترسی به مسکن از حق و نیازی همگانی به ابزاری برای کنترل دولتی بر جمعیتی قلمداد می‌شود که می‌بایست در قالب ابژه‌ای تمام‌عیار، مجهز به ویژگی‌هایی پیشینی چون اشتغال در دستگاه‌های دولتی باشد تا نیازش به مسکن رؤیت‌پذیر گردد. تبصره ۴۵ این برنامه، عضو هیئت علمی فاقد مسکنی که تعهد خدمت به دانشگاه دولتی دارد را به‌مثابه ابژه سیاست مسکن معرفی می‌کند.

از برنامه دوم توسعه به بعد، شاهد سر برآوردن بنیادی انقلابی در کنار نهادهای دولتی هستیم که به تعریف و تعیین مختصات ابژه جدید سیاست‌های اجتماعی از جمله مسکن تبدیل شده‌اند؛ یعنی خانواده شهدا، جانبازان، و ایثارگران. از این رو، این بنیاد به‌طور مستقل، به تعیین ویژگی‌های لازم، از جمله نسبت فرد متقاضی مسکن با شهید، درصد دقیق جانبازی متقاضی مسکن، و مدت زمان حضور ایثارگر در جبهه می‌پردازد. در دوره‌های بعد شاهد آن هستیم که این بنیاد با سازوکاری به مراتب دقیق‌تر و جزئی‌تر به تعیین مختصات ابژه مورد نظر می‌پردازد. از سیستم بانکی کشور نیز می‌توان به‌عنوان یکی از تعیین‌کننده‌های ابژه مسکن در برنامه دوم توسعه نام برد، به‌گونه‌ای که توانایی وصل شدن به سیستم بانکی، شرط بهره‌برداری از تسهیلات بانکی جهت خرید مسکن است.

در برنامه سوم توسعه با دولت به‌مثابه مرجعی نظارتی روبه‌رو می‌شویم که به روش‌های مختلف اقدام به کوچک‌سازی دولت کرده است. به‌طور کلی شرکت‌های خصوصی و تعاونی در طول برنامه سوم به طرق مختلف تقویت شدند، از جمله، طبق ماده ۱۸ واگذاری شرکت‌های دولتی به شرکت‌های تعاونی و یا بخش خصوصی در قبال دریافت وجه نقد یا کالا در دستور کار قرار گرفت و تملک و مدیریت حوزه‌هایی که تا پیش از این در انحصار دولت بودند به بخش غیردولتی واگذار شد. از این رو، با دولتی کوچک‌تریم که قسمت

اعظمی از وظایف خود را به بخش غیردولتی محول کرده است. اهمیت تولید انبوه مسکن و ساخت مساکن با مترای کوچک یکی از دغدغه‌های اصلی سیاست‌گذاری در حوزه مسکن جهت تأمین مسکن مورد نیاز متقاضیان در برنامه سوم است. از این رو، دولت با تشویق سازندگان بخش غیردولتی به ساخت چنین مساکنی، به ایجاد رغبت در بخش‌های غیردولتی جهت ورود مؤثر در بخش مسکن مبادرت ورزید. همچنین در راستای تقویت بخش خصوصی و تعاونی، همچون برنامه پیشین، بانک‌ها نقش ویژه‌ای در این زمینه ایفا می‌کنند. هرچند دولت در جهت حمایت از متقاضی مسکن، تقویت مالی متقاضی از طریق پلکانی کردن و طولانی کردن بازپرداخت اقساط بانکی را در دستور کار قرار داد، اما تعیین ویژگی‌های دقیق متقاضی تسهیلات بانکی از طریق سیستم بانکی کشور انجام شد.

برنامه چهارم توسعه، ملزم به ترویج و تقویت ارزش‌های اسلامی و انقلابی در داخل و خارج از کشور است. از این رو، دولت با صرف هزینه جهت تبلیغ هویت انقلابی و اسلامی از طریق صداوسیما، وزارتخانه فرهنگ و ارشاد اسلامی، و آموزش و پرورش به ترویج شهروندی خوب با هویت انقلابی/اسلامی می‌پردازد. از این رو، صداوسیما به یکی از مراجع اصلی حدگذاری ابژه خدمات رفاهی از جمله مسکن تبدیل شده است. بنیاد مسکن انقلاب اسلامی و بنیاد شهید و امور ایثارگران، یکی دیگر از مراجع حدگذار ابژه خاص مسکن در برنامه چهارم، هستند. با توجه به اهمیتی که در برنامه چهارم توسعه به این نوع خاص از ابژه در عرضه منابع مالی، فرصت‌ها، امکانات و مسئولیت‌های دولتی اعطاشده است، اهمیت این دو بنیاد در تعیین حدود ابژه مذکور دوچندان شده است. همچنین خانواده به مثابه نهادی که کانون پرورش شهروندی با هویت انقلابی/اسلامی است، از اهمیت زیادی در تعیین ابژه سیاست‌های رفاهی برخوردار است. از این رو توجه ویژه‌ای به اجزای مقوم و سازنده آن از جمله زنان و جوانان و رفع دغدغه‌های شغلی، ازدواج، مسکن و آسیب‌های اجتماعی آنها شده است.

اندیشه مذهبی و انقلابی، از مراجع اساسی تعیین حدود ابژه سیاست‌گذاری اجتماعی در برنامه پنجم به طور کلی، و سیاست‌گذاری مسکن به طور خاص است، تا جایی که مقدم بر

ساخت مسکن، وظیفه‌ی احداث مساجد و خانه‌ی عالم به‌عنوان اصلی‌ترین پایگاه عبادی و تربیتی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، در طرح‌های جامع تفصیلی شهری و هادی روستایی و شهرک‌ها و شهرهای جدیدالاحداث بر عهده‌ی وزارت مسکن و شهرسازی، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی و شهرداری‌ها گذارده شده است. ماده ۳، ۴، ۵، و ۶ شامل دستوراتی در این زمینه به ارگان‌ها و دستگاه‌های اجرایی است. در این راستا از تمامی ظرفیت‌های موجود در بخش رسانه‌های دیداری و شنیداری جهت تعمیق ارزش‌های اسلامی/انقلابی بهره برده شده است، ماده ۱۰ به این موضوع اختصاص یافته است. سازمان نوسازی شهری نیز که با اهمیت بخشیدن به نوسازی بافت‌های فرسوده و با هدف حذف سکونت غیررسمی، ابژه سیاست رسمی مسکن را متقاضی مسکن نوساز در حریم شهری معرفی می‌کند، یکی دیگر از مراجع حدگذاری ابژه در برنامه پنجم توسعه است.

در برنامه ششم توسعه، و ذیل بند ۵ ماده ۲۶، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی ذیل طرح‌های هادی، توسعه، نوسازی و بهسازی روستایی و همچنین تأمین مسکن برای اقشار کم‌درآمد شهری با ترسیم و تعیین دقیق مرز و محدوده قانونی و رسمی روستاها به تعیین سکونت و مسکن مجاز در مقابل سکونت و مسکن غیرمجاز و ازاین‌رو، به تعیین و تحدید ابژه رسمی و قانونی سیاست مسکن نیز می‌پردازد. احیاء، بهسازی، نوسازی، مقاوم‌سازی و بازآفرینی بافت فرسوده شهری و سکونت‌گاه‌های غیررسمی و حاشیه‌ای، با تعیین مختصات مسکن رسمی و کارآمد در مقابل مسکن ناکارآمد، تاریخی، غیررسمی، و حاشیه‌ای، به یکی از ساحت‌های حدگذاری ابژه مسکن شهری در برنامه ششم توسعه بدل شد که امکان ظهور ابژه‌هایی چون حاشیه‌نشین را از طریق سامان‌بخشی مناطق حاشیه‌نشین و مهاجر و در چهارچوب «سند ملی توانمندسازی و ساماندهی سکونت‌گاه‌های غیرمجاز» منتفی می‌کند. همچنین تأمین مسکن اقشار کم‌درآمد شهری در شهرهای کم‌جمعیت در برنامه ششم توسعه که توسط بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، کمیته امداد امام خمینی، سازمان بهزیستی و خیرین مسکن‌ساز پیگیری شد، به‌مثابه مراجع ذیصلاح تعیین‌کننده ویژگی‌های ابژه متقاضی مسکن کم‌درآمد شهری مطرح هستند. به‌گونه‌ای که شناسایی و اولویت‌بندی ابژه خاص سیاست

تأمین مسکن اقشار کم‌درآمد شهری جهت معرفی به بانک مسکن توسط این بنیادها انجام پذیرفت.

لازم به ذکر است که سیستم بانکی کشور، یکی از مراجع اصلی تعیین‌کننده ابژه سیاست‌های مسکن در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب عمل می‌کند. حتی جایی که دولت اقدام به ارائه مسکن اجتماعی و حمایتی برای گروه‌های آسیب‌پذیر می‌کند، متقاضی باید از نظر بانک، ابژه مقبول و مناسبی معرفی شود.

از خلال برنامه‌های توسعه، ما با تغییری در ماهیت دولت مواجهیم که به مرور، دیگر تنها مرجع حدگذار ابژه سیاست‌های مسکن نیست، بلکه در قامت بنگاهی ظاهر می‌شود که برای ارائه خدمات رفاهی، به دنبال متقاضی و مشتری خوب است. آنچه که در این میان اهمیت دارد، منطقی است که این مجموعه از مراجع حدگذاری، بر اساس آن امتیاز درخواست مسکن متناسب با نیاز را به افراد می‌دهند، که همان منطق کارایی و بهره‌وری ابژه است و این به معنای کوچک‌شدن هر چه بیشتر دایره شمولیت تخصیص مسکن متناسب با نیاز به افراد نیازمند است. به گونه‌ای که، از یکسو صرف‌نیاز شهروند ایرانی به مسکن، حقی برای دستیابی به آن را برای فرد ایجاد نمی‌کند، و از سوی دیگر، دولت به‌مثابه دستگاهی حقوقی-قانونی، موظف به تأمین مسکن همه شهروندان، به‌مثابه کلیتی یکدست با نیازی مشترک، نیست. از این‌رو، از خلال برنامه‌های توسعه، شاهد تغییر گفتمان حقوقی-حاکمیتی درباره دولت به گفتمانی حکومت‌مند هستیم که دیگر صرفاً بر اساس مفاهیم حقوقی، یعنی نیاز به مسکن به‌مثابه حق و شهروند به‌مثابه متقاضی محق، با ابژه سیاست‌های مسکن مواجه نمی‌شود، بلکه با دولتی حکومت‌مند شده روبه‌رویم که هدفش کنترل جمعیتی است که بر پایه ویژگی‌های از پیش تعیین‌شده، امتیاز دسترسی به مسکن را به دست می‌آورند.

۳. سطوح تمایز گذاری ابژه سیاست‌های مسکن پس از انقلاب

پیگیری چارچوب‌های طبقه‌بندی ابژه سیاست‌های مسکن در قانون اساسی و برنامه‌های توسعه، نشانگر گسستی از گفتمان رسمی جمهوری اسلامی ایران است، به گونه‌ای که صرفاً

نیاز نمی‌تواند چارچوبی برای ایجاد تمایز بین اشکال مختلف ابژه باشد، بلکه ابژه سیاست‌های مسکن باید متصف به صفات پیشینی‌ای باشد تا رؤیت‌پذیر و دیدنی گردد. از همان برنامه اول توسعه، شاهد گسستی در چارچوب‌های مشخص کردن ابژه سیاست‌های مسکن هستیم که طی آن، شهروند به یمن تعلقش به کشور و نیاز به مسکن، حقی برای دستیابی به مسکن متناسب را به دست نخواهد آورد. بلکه هر چه بیشتر با ویژگی‌هایی پیشینی، مشخص می‌شود. از جمله می‌توان به لزوم ترویج ارزش‌های انقلابی در جامعه و عرصه سیاست‌گذاری اجتماعی، توانایی اقتصادی متقاضیان، متعهد بودنشان به نظام، ترسیم و ترویج الگوی اسلامی پیشرفت به‌مثابه توسعه، دوگانه مسکن مجاز/غیرمجاز، و سکونت رسمی/ غیررسمی شاره کرد که به‌سان چارچوب‌های مشخص کردن ابژه سیاست‌های مسکن عمل می‌کنند و به شکل معناداری منجر به تفاوت میان ابژه‌های مسکن می‌شوند. از این‌رو، شاهد چرخشی گفتمانی در سیاست‌گذاری مسکن هستیم از مسکن به‌مثابه حق، به مسکن به‌مثابه امتیازی ویژه هستیم. روندی که منجر به ظهور ابژه متفاوتی در حوزه مسکن شده است که ما نام مشتری خوب مسکن را بر آن گذاشته‌ایم. رویکردی که البته در سایر مقوله‌های رفاهی هم مشاهده می‌شود. برای مثال، در بخش مکمل بیمه‌های تأمین اجتماعی که سطح بالاتر و جدیدتری از خدمات بیمه همگانی را ارائه می‌کند، پرداخت هزینه از سوی بیمه‌شده یا بیمه‌گر شرط ضروری برخورداری از آن قیدشده است (ماده ۳۷ برنامه سوم توسعه). همچنین در ماده ۱۳۹ و ۱۴۱ برنامه سوم توسعه، دولت از طریق اعطای تسهیلات بانکی جهت خرید یا ساخت مسکن با حداقل کارمزد و اقساط بلندمدت، از خانواده شهدا، جانبازان ۲۵ درصد و به بالا و آزادگان حمایت ویژه‌ای کرده است. به‌طور کلی، از برنامه سوم توسعه به بعد شاهد رویکردی در سیاست‌گذاری اجتماعی هستیم که خواستار کاهش هزینه‌های دولت و افزایش بهره‌وری است (ماده ۵ برنامه سوم توسعه). ماده ۹۹ برنامه چهارم توسعه نیز دولت را موظف کرده است، ظرف مدت ۶ ماه، نسبت به تدوین و اجرای سند راهبردی خدمات‌رسانی به ایثارگران (خانواده معظم شهدا، جانبازان، آزادگان و خانواده آنان) با رویکرد توانمندسازی و بهبود وضعیت اشتغال، مسکن

ارزان‌قیمت، ارتقای سطح اجتماعی، درمانی، معیشتی و بهبود وضعیت آموزشی و فرهنگی، حفظ و تثبیت موقعیت شغلی آنان اقدام کند.

در برنامه پنجم توسعه، توسعه اسلامی-ایرانی عنوانی است که بر نوعی از پیشرفت گذارده شده است که ترویج فرهنگ اسلامی را تعیین‌کننده رویکرد سیاست‌گذاری اجتماعی معرفی می‌کند.

چنین ضرورتی در بندهای «ب، ج، د، ه، و» ماده ۶ برنامه پنجم توسعه قابل‌رؤیت است. ذیل صورت‌بندی ابژه مسکن در برنامه‌های توسعه، شهروند به‌مثابه مشتری، جایگزین شهروند به‌مثابه نیازمند شده است. درست است که در چنین وضعیتی، شهروند از انتخاب‌های بیشتری برای خانه‌دار شدن برخوردار است، اما نکته قابل‌توجه این است که مسئولیت نتایج این انتخاب‌ها نیز به عهده شهروند-مشتری است. شهروند مسئول یکی از مؤلفه‌های برساننده گفتمان نئولیبرال است. شهروند مسئولیت‌پذیر، از خصیصه‌ای چون احتیاط‌گرایی^۱ پیروی می‌کند. جایی که فرد، مسئول اصلی و مستقیم تأمین رفاه خویش است، یعنی حوزه‌ای که تا پیش‌ازاین در مسئولیت مستقیم دولت تعریف می‌شد. خصوصی‌سازی و شخصی‌سازی حوزه‌های رفاهی، منجر به وضعیتی می‌شود که فرد دائماً نگران تأثیرات و پیامدهای تصمیماتی است که اکنون اتخاذ می‌کند و در آینده گریبان او را خواهد گرفت. ازاین‌رو، حفظ وضع موجود و نگرانی از اندک تغییری در شرایط هرچند نامطلوب در الگوی سکونت‌ی موجود را می‌توان در چنین وضعیتی درک کرد.

حق مسکن که در قانون اساسی ایران به رسمیت شناخته شده است و پیوندی دارد با اتخاذ راهکارهایی از جانب دولت برای حفاظت از حق مسکن شهروندان، در این الگوی جدید، یعنی حکومت‌مند شدن مسکن، به نقش مستقیم شهروند به‌مثابه مشتری تبدیل شده است. در این الگو، شهروندان فعال و خوب‌انتهایی تصویر می‌شوند که مطابق با انتخاب‌هایی که دولت در پیش‌رویشان قرار داده است، دست به انتخاب می‌زنند و شهروند بد کسی است که با الگوی معرفی شده توسط دولت همخوانی نداشته باشد. شهروندان بد

1. prudentialism

باید مورد کنترل و نظارت بیشتری، از ساماندهی تا طرد و حذف، قرار بگیرند. این قضاوت‌ها بر اساس نقش فعال شهروند-مشرتی در پذیرش راهکارهای پیشنهادی دولت و مدیریت ریسک ناشی از این پذیرش صورت می‌گیرد. از این‌رو، شهروندان از حقی مشترک برای دسترسی به مقوله‌های رفاهی برخوردار نیستند، بلکه بیشتر شاهد سطوحی پایگان‌بندی شده از دسترسی به رفاه به معنای تحقق عدالت اجتماعی هستیم. در این راستا، «اراده به مسکن» برای توصیف‌گرایی استفاده شده است که به موجب آن شهروند ملزم به شراکت در هر پروژه‌ای است که منجر به خانه‌دار شدنش می‌گردد، چرا که او مسئول مستقیم وضعیتی به نام خانه‌دار شدن است.

موارد پیش گفته، مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده گفتمانی است که حکومت‌مند شدن مسکن از آن بیرون می‌آید. گفتمانی که در آن نه با افول یا مرگ دولت در تأمین و تخصیص نیازهای شهروندان، بلکه به تعبیر دادسون (۲۰۰۶) با دولتی روبه‌رو هستیم که به شکلی فعالانه و مداخله‌جویانه به کار ساخت و بازتعریف ابژه‌های خویش در نظمی نئولیبرال مشغول است و منطق اقتصادی و بازاری را به حوزه تأمین مسکن وارد کرده است. در این بخش، بازگرداندن "شهروند-مشرتی"، به‌عنوان یکی از چرخ‌دنده‌های خصوصی شدن حوزه مسکن به "شهروند-نیازمند" و همچنین "اراده به مسکن" به "حق مسکن"، می‌تواند به‌عنوان تلاشی برای تغییر گفتمان و نظم موجود و در ادامه کالا زدایی از مسکن به‌مثابه حقی غیرقابل چون‌وچرا و نه کالایی برای سودآوری تلقی گردد.

بحث و نتیجه‌گیری

پیگیری ابژه سیاست مسکن در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب، نشانگر تغییری گفتمانی در صورت‌بندی ابژه و نقش دولت است. به گونه‌ای که از یک طرف، دیگر نه با دولتی حقوقی (آن‌گونه که در قانون اساسی با آن مواجه می‌شویم) که مدافع خیر عموم و ضامن تحقق منافع جمعی است، بلکه با دولتی حکومت‌مند روبه‌رو می‌شویم که بر پایه منطقی دیگر به تأمین نیازهای رفاهی مردم مشغول است؛ منطقی که به دنبال پیشینه ساختن کارایی و

بهره‌وری جمعیت است، روندی که به‌سوی حکومت‌مند شدن سیاست‌های رفاهی و به‌طور خاص سیاست‌های مسکن گرایش دارد. از طرف دیگر، ابژه سیاست‌های مسکن از سطوح ظهوری عام چون مردم، ملیت، و آحاد جامعه هر چه بیشتر فاصله گرفته و از سطوحی خاص‌تر چون اشتغال، تأهل، جنسیت، تعهد به نظام، و تمکن مالی برآمده است، و از این‌رو، نشانگر وجود قاعده‌ای است که صورت‌بندی‌های مختلف ابژه را در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب، با وجود تفاوت‌های زیاد، متعین می‌کند. چارچوبی گفتمانی که درعین حال که ظهور ابژه‌ای خاص را ممکن می‌کند، ابژه‌های دیگر را نادیدنی و از حیز توجه ساقط می‌کند. حکومت‌مند شدن سیاست‌های مسکن، همان عقلانیت جدیدی است که در برنامه‌های توسعه، بر نحوه و چگونگی صورت‌بندی ابژه‌های سیاست مسکن سایه افکنده است. در تقابل با گفتار رسمی جمهوری اسلامی که در قانون اساسی، دولت را موظف به تأمین مسکن آحاد جامعه کرده است، آنچه که در سطح کردارهای حکومتی و گفتاری دولت در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب و در نتیجه حکومت‌مند شدن مسکن رؤیت‌پذیر است، این است که مسکن به امتیازی خاص بدل شده که تنها به ابژه‌هایی تعلق می‌گیرد که با معیارهای از پیش تعیین شده، توسط مراجع حدگذار ابژه سیاست‌های مسکن، همخوانی داشته باشند.

از این‌رو، در این نظم جدید، دولت مسئول تام تأمین مسکن آحاد جامعه به شمار نمی‌رود، بلکه با دولتی روبه‌رو هستیم که با افراد صرفاً به‌واسطه دارا بودن ویژگی‌های مطروحه طرف می‌شود. تلقی مقوله‌هایی چون مسکن، آموزش، سلامت، اشتغال، و تأمین اجتماعی همچون حقوقی عمومی که انسان به‌یمن انسان بودنش مستحق دریافت آنهاست، به آن نوع از خرد حکومتی تعلق داشت که ذیل آن دولت با شکلی از حکمرانی بی‌حد و حصر و کامل به اعمال قدرت مشغول است که از آن تحت عنوان دولت پلیسی یاد می‌شود. بدیهی است که ذیل چنین صورت‌بندی‌ای از دولت، از یک طرف، دولت به‌طور مستقیم مسئول تأمین نیازهای رفاهی به‌حق و قانونی مردم (اتباعش) است و از طرف دیگر، اتباع از استقلال و آزادی کافی برخوردار نیستند و تمامی کردارهایشان، کنترل و مدیریت

می‌شود (فوکو، ۱۳۹۴). چنین دولتی اما در خرد حکومتی جدید، که به شکلی محدود و آن‌هم با واسطه بخش غیردولتی، در امور رفاهی مردم مداخله می‌کند، به خاص شدن هر چه بیشتر نیازهای ابتدایی مردم دامن می‌زند.

از سوی دیگر، ذیل این خرد حکومتی نوین، ابژه رسمی و مورد قبول سیاست‌های مسکن، مردم به‌مثابه افرادی که حق دسترسی به مسکن متناسب با نیازشان را دارند، تعریف نمی‌شود، بلکه انسانی اقتصادی مدنظر است که همچون مشتری‌ای عقلانی به دنبال دستیابی به مسکن متناسب با نیازش است. این سبک جدید حکومتی سیاست‌های مسکن، به‌جای اینکه بر مردم و نیازشان به مسکن تمرکز کند، بر نقش‌هایشان به‌مثابه مشارکت‌کنندگان فعال در یک اقتصاد بازاری تمرکز می‌کند. «انسان اقتصادی» (May, 2014) «۱»، یکی از شاکله‌های اصلی خرد حکومتی نئولیبرال است که به دنبال «تخصیص بهینه منابع کمیاب» است. (فوکو، ۱۳۹۴، ۳۶۱). چنین فردی، از یکسو به دنبال تحقق منافع فردی خود است و از طرف دیگر، «فوق‌العاده حکومت‌پذیر»^۲ است (همان، ۳۶۳)، تا جایی که فوکو از چنین ابژه‌ای به‌مثابه «شریک، طرف مقابل، و عنصر اصلی خرد حکومتی جدید» یاد می‌کند (همان: ۳۶۴). به‌عبارت‌دیگر، انسان اقتصادی، ابژه خواستنی صورت‌بندی جدید از ابژه سیاست‌های مسکن است که خرد حکومتی نئولیبرال آن را ترسیم می‌کند، انسانی که درعین حال که به دنبال تحقق منافع شخصی خویش است، به طرزی ناخواسته منافع جامعه را نیز محقق می‌کند.

از این‌رو، باوجود آنکه در این نظم جدید، دولت‌ها پس از انقلاب به‌انحاء مختلف از نقش مداخله‌ای و حمایتی‌شان در تأمین مسکن متناسب با نیاز شهروندان، شانه خالی می‌کنند، اما به شکلی پیچیده، ظریف، و اغلب نادیدنی مشغول تعیین، نامگذاری و توصیف ابژه‌های سیاست مسکن پس از انقلاب‌اند.

1. Homo Oeconomicus
2. Governable

از این رو ایجاد تمایز بین مردم، به مثابه ابژه اصلی سیاست‌های مسکن، در سطح گفتاری، به گروه‌هایی با ویژگی‌های از قبل تعیین شده توسط مراجع حدگذار، که نحوه و چگونگی دسترسی‌شان به مسکن متناسب با نیازشان را معین می‌کند، سلسله مراتبی از حق دسترسی به مسکن را در میان آنها ایجاد می‌کند. این مرزبندی‌ها بین مردم با حق دسترسی همگان به مسکن متناسب با نیاز مغایرت داشته و با تحمیل دسته‌ای از ویژگی‌های همخوان با خرد حکومتی حاکم، اقدام به اولویت‌بندی در تخصیص مسکن کرده است. درحالی‌که ناهمخوانی با ویژگی‌های تعیین شده از سوی افرادی که نیازشان به مسکن تبدیل به تقاضای مسکن نشده است، منجر به طرد و حذف آنها از دایره شمول متقاضیان رسمی و مورد قبول مسکن می‌شود و در ادامه مسئولیت این امر، یعنی خانه‌دار نشدن فرد را نه در کوتاهی و قصور مسئولین و نقصان سیاست‌های مسکن، بلکه در عدم توانایی و ویژگی‌های شخصی افرادی می‌جوید که امکان تبدیل شدن به ابژه رسمی و منطبق با معیارهای از پیش تعیین شده و بدیهی انگاشته شده توسط خرد حاکم را ندارند.

از این رو، در نتیجه فعل و انفعالاتی که در عرصه کردارهای مرتبط با حوزه مسکن رخ داده است، بدن‌های درگیر در این میان از جمله، دولت و مردم دچار تغییراتی شده است. به گونه‌ای که در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب، بدن شهروند به بدن متقاضی یا بدن مشتری تبدیل شده است، یعنی بدنی مولد، مفید، و تحت انقیاد مراجع حدگذار و بدن دولت، در قامت بدن بنگاهی اقتصادی که با منطق کارایی و بهره‌وری عمل می‌کند، ظاهر می‌شود. بنابراین، با شکل‌گیری گفتمانی جدید در برنامه‌های توسعه روبه‌رو می‌شویم که بی‌شبهت با شکل‌گیری گفتمانی حاکم بر قانون اساسی است که اجزای مقوم صورت‌بندی ابژه‌اش عبارت‌اند از: دولتی که دیگر مرجع اصلی تأمین نیاز شهروندان به مسکن نیست و بر پایه منطقی غیر از خیر عموم، اقدام به مداخله در تأمین مسکن متقاضیان می‌کند، مسکن که در این شکل‌گیری جدید، همچون نیازی ابتدایی و حقیقی چون و چرا تلقی نمی‌شود، بلکه همچون امتیازی خاص به گروهی از افراد، متقاضی/مشتری، تعلق دارد، و شهروندی که

دیگر از سطوحی چون ملیت و شهروندی بیرون نمی‌آید، بلکه با تعیین‌کننده‌هایی اقتصادی چون اشتغال، تأهل، جنسیت، و... کوچک‌تر، خاص‌تر، و محدودتر شده است. در انتها باید گفت که ره‌آورد چنین پژوهش‌هایی که با هدف نقشه‌نگاری صورت‌بندی ابژه سیاست‌های اجتماعی در حوزه‌های رفاهی گوناگون پس از انقلاب انجام می‌شود، نشان دادن نقاط گسست و پراکندگی ابژه از گفتمان رسمی و مسلط حاکم و خط سیر تحولات اجزای مقوم گفتمان و احیاناً از کار افتادن گفتمان رسمی جمهوری اسلامی در سیاست‌گذاری اجتماعی است، که در ادامه امکان ترسیم فاصله وضع موجود از وضع مطلوب در هر حوزه رفاهی و امکان تغییر وضعیت نامطلوب را مهیا می‌کند. همان‌گونه که در پژوهش حاضر نشان داده شد؛ در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب شاهد چرخشی گفتمانی در صورت‌بندی ابژه سیاست‌های مسکن هستیم، به گونه‌ای که سطوح ظهور، مراجع ظهور و چارچوب‌های طبقه‌بندی ابژه سیاست‌های مسکن، به بر ساخت‌شکلی از ابژه پرداختند که هیچ شباهتی به ابژه ترسیم‌شده در گفتمان رسمی و مسلط جمهوری اسلامی ندارد. ابژه‌ای که بیش‌ازپیش حکومت‌مند شده و از این‌رو از دایره سیاست‌گذاری اجتماعی خارج شده است. همچنین نشان داده شد که چگونه و طی چه فرایند گفتمانی‌ای، دسته‌ای از ابژه‌ها دیدنی و رؤیت‌پذیر گشته و دسته‌ای دیگر، نادیدنی و رؤیت‌ناپذیر. پژوهش حاضر، آنچه را که انگلس از آن تحت عنوان «مسئله مسکن»^۱ نام می‌برد، به صورت‌بندی خاصی از ابژه مرتبط می‌کند، که با خاص‌تر کردن و الصاق پسوندهایی به فرد ایرانی، به‌مثابه ابژه اصلی سیاست‌های اجتماعی در قانون اساسی، مسکن را از حقی انسانی به کالایی تبدیل می‌کند که از دسترس همگان خارج است.

ORCID

Masoomeh Shafiee



<http://orcid.org/0000-0002-7678-5209>

Ali Akbar Tajmazinani



<http://orcid.org/0000-0003-4379-3461>

Behrang Sadighi



<http://orcid.org/0000-0004-4139-2293>

منابع

- اسلیتر، داون و تونکیس، فران. (۱۳۸۶)، جامعه بازار: بازار و نظریه اجتماعی مدرن، ترجمه: حسین قاضیان و لاله خاکپور، تهران: نشر نی.
- اطهاری، کمال. (۱۳۸۴)، «فقر مسکن در ایران: فقر سیاست اجتماعی»، نشریه رفاه اجتماعی، دوره ۵، شماره ۱۸: ۱۱۳-۱۲۷.
- آقایی، پرویز. (۱۳۹۶)، «ارزیابی سیاست‌های تأمین مسکن شهری در جمهوری اسلامی ایران. شبکه مطالعات سیاست‌گذاری عمومی»، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری: ۱-۲۷.
- برادران، مراد؛ غفاری، غلامرضا؛ ربیعی، علی و محمد جواد، زاهدی مازندرانی. (۱۳۹۸)، «دولت و سیاست‌گذاری مسکن در ایران بعد از انقلاب اسلامی»، فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، شماره ۳۸: ۱۷۹-۲۱۸.
- بیات، آصف. (۱۳۹۱)، سیاست‌های خیابانی: جنبش تهیدستان در ایران، ترجمه: اسداله نبوی چاشمی، تهران: پردیس دانش.
- پورمحمدی، محمدرضا؛ صدر موسوی، میرستار و عابدینی، اصغر. (۱۳۹۱)، «تحلیلی بر سیاست‌های تأمین مسکن دولتی با تأکید بر برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی»، نشریه مطالعات شهری، شماره ۳: ۳۴-۴۳.
- دریفوس، هیوبرت و رایینو، پل. (۱۳۸۷)، میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه: حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- دلوز، ژیل. (۱۳۹۴)، فوکو، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فلیک، اووه. (۱۳۸۸)، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه: هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. (۱۳۸۸)، مراقبت و تنبیه: تولد زندان، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.

- فوکو، میشل. (۱۳۹۳)، *تئاتر فلسفه، گزیده‌ای از درس گفتارها، کوتاه‌نوشت‌ها، گفت‌وگوها* و...، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۳)، *دیرینه‌شناسی دانش، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده*، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۴)، *تولد زیست سیاست: درس گفتارهای کلژ دو فرانس، ۱۹۷۸-۱۹۷۹*، ترجمه: رضا نجف‌زاده، تهران: نشر نی.
- قنبری، ابوالفضل و ظاهری، محمد. (۱۳۸۹)، «ارزیابی سیاست‌های کلان مسکن در برنامه‌های قبل و پس از انقلاب اسلامی ایران»، *نشریه مسکن و محیط روستا*، دوره ۲۹، شماره ۱۳۲: ۷۷-۹۰.
- کاپوراسا، جیمز ای و لوین، دیوید پی. (۱۳۹۲)، *نظریه‌های اقتصاد سیاسی*، ترجمه: محمود عبدالله زاده، تهران: نشر ثالث.
- مشایخی، عادل. (۱۳۹۵)، *تبارشناسی خاکستری است، تأملاتی درباره‌ی روش فوکو*، تهران: انتشارات ناهید.
- میلز، سارا. (۱۳۹۲)، *میشل فوکو، ترجمه: مرتضی نوری*، تهران: نشر مرکز.
- هزارجریبی، جعفر و امامی غفاری، زهرا. (۱۳۹۸)، «بررسی تحولات سیاست‌گذاری مسکن در ایران (۱۳۵۸-۱۳۹۲)»، *برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی*، شماره ۳۸: ۷۶-۱۲۰.
- Brown, Wendy. (2015). *Undoing the Demos: Neoliberalism's Stealth Revolution*. ZONE books.
- Dadson, Jago. (2006). "The Roll of the State: Government, Neoliberalism and Housing Assistance in Four Advanced Economies." *Housing, Theory and Society*, 23 (4): 224-243.
- Doherty, Joe. (2004). "European Housing Policies: Bringing the State Back in?" *European Journal of Housing Policy*, 4(3): 253-560.
- Harloe, M. (1978). "The Green Paper on Housing Policy" In: Brown, M and Daldwin, S (eds) *The Year Book of Social Policy in Britain 1977*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Hastings, Annette. (2000). "Discourse Analysis: What Does It Offer Housing Studies?" *Housing, Theory and Society*, 17:3, 131-139.

- Hodgkinson, Stuart, and Watt, P. Mooney, G. (2013). "Introduction: Neoliberalism Housing Policy-Time for a Critical Re-Appraisal", *Critical Social Policy*, 33: 3.
- Larner, Wendy. (2000). "Neo-liberalism: Policy, Ideology, Governmentality" *Studies in Political Economy*, 63:5-25.
- Marston, Greg. (2000). "Metaphor, Morality and Myth: A Critical Discourse Analysis of Public Housing Policy in Queensland." *Critical Social Policy*, 20(3): 349-373.
- Marston, Greg. (2002). "Critical Discourse Analysis and Policy-Orientated Housing Research," *Housing, Theory and Society*, 19:2, 82-91.
- May, Todd. (2014). "Governmentality", In: Lawlor, L & Nale, J. (2014). *The Cambridge Foucauldian Lexicon*, Cambridge: University Press.
- Peck, Jamie and Adam Tickell. (2002). "Neoliberalizing Space" *Antipode*, 34(3): 380-404.
- Scheurich, James. (1994). "Policy Archaeology: A New Policy Studies Methodology", *Journal of Education Policy*, 9(4): 297-316.
- Springer, Simon. (2012). "Neoliberalism as Discourse: Between Foucauldian Political Economy and Marxian Poststructuralism", *Critical Discourse Studies*, 9(2): 133-147.
- Ward, Kevin and Kim England. (2007). *Introduction: Reading Neoliberalization*. In: K. England & K. Ward (Eds.), *Neoliberalization: States, Networks, Peoples*, Malden, MA: Blackwell.
- Woods, R. (2000). "Social Housing: Managing Multiple Pressures," In: J. Clarke, S. Gewirtz & E. McLaughlin (Eds), *New Managerialism, New Welfare?* London: Open University and Sage Publications.